

نه مرخصی، نه استراحت، کارفرما این‌ها را دوست ندارد

سرگذشت کارگران کارخانه‌ای در شهرک‌های صنعتی مشهد

من به عنوان یک نیروی کار در یکی از کارخانه‌های مشهد که وسایل بهداشتی کودک، مسواک، و نخ دندان تولید می‌کرد، استخدام شدم. درست ۴ سال پیش بود. یادمه روزهای اول حس و حال جالبی داشتم. همه چی برام جالب بود. آخه من اولین بار بود به چنین محیطی راه پیدا می‌کردم. من برای کارگرهای اونجا یک نیروی تازه‌کار و پر انرژی بودم. خب این موضوع پرانرژی بودن من یک گزینه‌ی خیلی قوی بود، مخصوصاً برای رئیس رؤسا.

در روزهای اول کار متوجه مسائلی شدم که با هم همخوانی نداشت. این که سرپرست‌ها من را خیلی دوست داشتند ولی کارگرها روی خوشی به من نشان نمی‌دادند. به مرور متوجه تناقض شدم. خوب بودن سرپرست‌ها و مدیرها با من به خاطر کارکرد عالی و سرعت بالا و انرژی بیش از اندازه‌ی من بود و دقیقاً بد بودن نیروهای کار هم دلیلش همین موضوع بود. دلیلش فقط این بود که کارکرد من به نفع سرمایه‌دار بود و به ضرر نیروهای کار. چون باعث می‌شد هر روز آمارها نسبت به کارکرد من برای مابقی کارگرها هم زیاد بشه. خوب این عملاً چیز خیلی بدی برای کارگرها بود که من بعدها متوجه این موضوع شدم. این یک موضوع بسیار کوچک از نظر سرپرست‌ها و موضوعی کاملاً بزرگ برای کارگرها بود.

آمار تولید یک جنس در ۴۸۰ دقیقه ۱۲۵۰۰ عدد بود. در یک روز کاری که طبق قانون کار هشت ساعت است کارگرهای سالن باید این تعداد را در همان زمان مقرر تحویل می‌دادند. اگر بیشتر می‌زدند هیچ ایرادی نداشت، اما به هیچ عنوان نباید از آمار گفته شده کمتر تولید می‌کردند که اگر کمتر تولید می‌شد اون نیرو کسری می‌خورد که یا باید در اضافه کار جبران می‌کرد و یا طبق کسری آمار حقوق برایش کمتر واریز می‌شد. خوب این یک موضوع مهم بین کارگرها بود که آمار داده می‌شود، دقیقاً همون تعداد تولید و زده شود. چون آگه حتی یک نفر از این تعداد بیشتر تولید می‌کرد باعث می‌شد طبق برگه‌ی آمار که هر نیرو موظف بود پایان هرکارکرد تحویل سرپرست بده آمار مابقی نیروها هم به نسبت بیشتر شود. تصور این بود که وقتی یک نفر می‌تواند بیشتر تولید کند پس چرا مابقی نتوانند. دقیقاً همین تولید بالای من باعث شده بود نیروهای کار ضد من باشند که البته بعدها خودم بهشون حق دادم. با گذشت زمان متوجه خیلی چیزها شدم. ارتباط با نیروها بهتر شد.

اوایل حقوق کارگرها چند ماهی عقب افتاده بود. درست یادم هست که چند ماهی بود که حقوق کارگرها رو نداده بودند و جالب اینجاست بود که هیچ صحبتی در مورد حقشون نمی‌کردند و دائماً اضافه‌کار هم بودند. جمعه‌ها سرکار بودند، شب‌ها سر

کار بودند. دستگاه‌های تولیدی به گفته‌ی حاج آقا (صاحب کارخانه) نباید می‌خوابیدند و شبانه‌روز کار می‌کردند. یادمه تو جشن افتتاحیه‌ی ساختمان تازه ساخت حاج آقا، در روز آخر سال ۱۳۹۷ حاج آقا روی سن رفت و شروع به سخنرانی کرد. از همه چیز صحبت کرد. از کودکی سخت خودش، از فرزندانش، از کارگرها. یادمه با حرفهایش می‌خواست به کارگرها بفهمونه که هرچی داره مدیون سختی‌هایی هست که کشیده و این که اگه ما هم خیلی کار کنیم مثل اون پولدار می‌شیم. البته این یک دروغ بزرگه که ما برای اونها جون بکنیم. می‌گفت این ساختمان روی شانه‌های شما ساخته شده. خوب دقیقاً اینجا داشت حقیقت را می‌گفت. ولی متأسفانه کارگرها متوجه اصل موضوع نشده بودند. فقط خوشحال بودند که حاج آقا جلوی هزار نفر داره ازشون تعریف می‌کنه. بین تمام حرف‌هایی که زد متوجه یک موضوع مهم شدم: دستگاه‌های من اگر در طول شبانه‌روز فقط ۷ ثانیه توقف کنند در ماه من ۳۰۰ میلیون تومان ضرر می‌کنم.

این جمله که گفته شد یک نقطه عطف برای آگاه شدن خودم و کارگرها بود. بعد از جشن همه خوشحال و سرخوش به خونه‌هاشون رفتند. جالب اینجا بود که حاج آقا درست روز آخر سال من هم بهمون اجازه نداد که برای خودمون باشیم. مجبورمون کرد که حتماً تو جشن آخر سال شرکت کنیم تا به زور و به میل خودش ما رو شاد کنه. اگر کسی در جشن حضور نداشته باشه براش غیبت رد می‌شه و باید جواب‌گو باشه. درست تا روز آخر سال، ما در کارخانه کار کردیم و روز آخر هم بابت جشن رفتیم و درست روز ۳ فروردین دوباره به کارخانه برگشتیم.

روز از نو، روزی از نو. شروع کار در سال جدید. اما دیگر قرار نبود در آن ناآگاهی بسر ببریم. حالا ما می‌دونستیم که پولی که دریافت می‌کنیم بابت کاری که می‌کنیم نیست. سرمایه‌دار چیزی به نام «کار» از کارگر دریافت می‌کند. مثل هر کالای دیگر آن را می‌خرد و قیمتش را می‌دهد. البته در این که سرمایه‌دار چیزی را از کارگر می‌خرد شکی نیست. اما این چیز «کار» نیست. واقعیت این است که کارگر نیروی کار خود را می‌فروشد. مثلاً هر روز ۸، ۱۰ یا ۱۲ ساعت یا حتی بیشتر نیروی جسمانی، عمر، گوشت، پوست و اعصاب خود را به سرمایه‌دار می‌فروشد. پول بابت این معامله را هم بعد از انجام معامله، بعد از فروش نیروی کار خود، پس از این که دو هفته یا یک ماه کار کرده، سر دو هفته یا یک ماه دریافت می‌کند. کارفرما پولی که به ما پرداخت می‌کند در برابر خرید نیروی کار ماست که بتوانیم زنده بمانیم، که برای او تولید کنیم.

یک ماه از سال گذشت، و من شروع کردم به صحبت کردن با کارگرها که برویم و درخواست حقوق کنیم. اما نیروها مقاومت می‌کردند که «نه همیشه چند سال پیش این اتفاق افتاد اخراج کردن نیروها رو.» اما من عقب نکشیدم. صحبت کردم و از جمله‌ی حاج آقا استفاده کردم و گفتم: «بچه‌ها چرا متوجه قدرت خودمون نمیشین، کافیه هم‌دست بشیم و فقط و فقط یک ساعت دستگاه‌ها رو روشن نکنیم، اینجوری مجبورن حقوقمون رو واریز کنن.» اما متأسفانه بچه‌ها ترسیده بودند؛ از اخراج، از تعلیق، از همه چیز. بالاخره توانستم یک تعداد چشم‌گیری را هم‌دست کنم تا برویم برای اعتراض که خوشبختانه جواب هم داد. ده روز بعد از اعتراض حقوق سه ماهمان را واریز کردند.

تعداد نیروها، تعداد سالن‌ها، ساعت کاری و نوع کارکارگراها

ساعت کاری در کارخانه ۸ ساعت بود که البته با توجه به فرایند آماده‌سازی و پوشیدن لباس و تمیزکاری دستگاه‌ها که قبل ساعت کاری و بعد ساعت کاری انجام می‌شد حدوداً ده ساعت ما مشغول به کار بودیم. در برگه‌ی آمار کارگراها ۴۵۰ دقیقه نوشته می‌شد. باید طبق آمار ۴۵۰ دقیقه هر جای سالن پای هر دستگاه کار می‌کردیم. دیگر این موضوع برای سرپرست و مدیر مهم نبود که هر چند دقیقه جایت را عوض می‌کردند و تو باید صد مدل برگه آمارت را پُر می‌کردی. ۴۵۰ دقیقه کارکرد نیرو بود. اما کارگراها ۴۸۰ دقیقه داخل محیط کارخانه بودند. اما ۱۵ دقیقه از آمار را بابت زمان استراحت و ۱۵ دقیقه را هم بابت نظافت دستگاه‌ها کسر کرده بودند. در اصل ما ده ساعت از زمان خودمان را متعلق به شرکت بودیم.

درست یک ساعت قبل از شروع کار باید از منزل بیرون می‌آمدیم، به شرکت می‌رفتیم و دستگاه‌ها را تحویل می‌گرفتیم. ده دقیقه قبل از ساعت شروع به کار موظف بودیم وارد سالن شویم و دستگاه‌ها را تحویل بگیریم. درست تا ده دقیقه بعد از پایان زمان کاری درگیر تحویل دادن دستگاه بودیم و بعد هم طی کردن فرایند حاضر شدن در رخت‌کن و زدن کارت خروج و سوار سرویس شدن. عملاً ده ساعت از زندگی ما صرف شرکت می‌شد. ولی متأسفانه حتی داخل برگه آمار ۸ ساعت کار برایمان رد نمی‌کردند.

شیفت کاری نیروهای کارخانه به صورت ۸ ساعته تنظیم شده بود. ۸ ساعت شیفت ۱ که شیفت صبح اعلام شده بود ۶ صبح تا ۱۴ ظهر، ۸ ساعت شیفت ۲ که شیفت عصر اعلام شده بود از ساعت ۱۴ تا ساعت ۲۲ شب، ۸ ساعت شیفت ۳ که شیفت شب اعلام شده بود از ساعت ۲۲ تا ساعت ۶ صبح.

کارخانه ۶ سالن داشت و تعداد نیروهای کار در این کارخانه هر سال در حال افزایش بود. سال آخر ۱۰۰۰ کارگر به جز واحد اداری داخل کارخانه مشغول کار بودند. ۱۰۰۰ نفر بین سالن‌ها تقسیم شده بودند. داخل هر سالن یک تعدادی نیرو کار می‌کردند و از بین نیروها سرپرست انتخاب می‌کردند و این انتخاب باعث می‌شد یک جنگ کوچک بین کارگراها به وجود بیاید. زیرا آب زدن‌ها، دروغ گفتن‌ها، و دشمنی‌ها دائم در حال تفرقه‌اندازی بین کارگراها بودند که همین باعث عدم اتحاد کارگراها می‌شد. هرکس می‌توانست بهتر گزارش رد کند و به واحد اداری برساند باعث تخفیف‌هایی می‌شد؛ تخفیف‌هایی مانند تولید کمتر، استراحت بیشتر (خودمانی‌تر بخوایم بنویسم همان چُغلی کردن یا زیرآب زنی). این باعث می‌شد یک رقابت بی‌شرمانه و زشت بین کارگراها رخ بدهد. نیروها با همدیگر دشمنی و دعوا می‌کردند. تعداد کمی نیرو بودند که با هم‌دیگر رابطه‌ی خوبی داشتند. یادم است آن زمان اجازه‌ی رفت و آمد به کارگراها نمی‌دادند؛ حتی بیرون از محیط کار. و دلیلش فقط ترس سرمایه‌دار از هم‌دست شدن کارگراها با یکدیگر بود.

اضافه‌کاری و جمعه‌کاری

اضافه‌کاری کارخانه به شدت سخت و دشوار بود. اما کارگرها مجبور به اجرای آن بودند. حتی وقتی یک بار بعد از تلاش‌های بسیار توانستم تعدادی از نیروها را هم‌دست کنم تا به اضافه‌کار اعتراض کنیم، در جواب اعتراضاتمان بهمان گفتند: «برین خداتون رو شکر کنین که کار هست و دارین کار می‌کنید، خوبه مثل دو سال پیش فروش نداشته باشیم و شما مجبور باشید برین خونه‌هاتون بشینین؟» این حرف باعث شد همه ساکت شوند و هیچ حرفی نزنند و به کار کردن خفت بار ادامه دهند.

کار ۱۲ ساعته در روز خیلی بیشتر از کار ۸ الی ۱۰ ساعته نیروی کار را خسته می‌کند. کارگر بیشتر جان می‌کند، عمرش بیشتر تلف می‌شود، قوه‌اش زودتر تحلیل می‌رود. سرمایه‌دار با حقه‌بازی و به کمک مزد که روابط استثمارگری در آن پنهان شده است، شیرهی جان کارگر را باز هم بیشتر می‌مکد. حالا معلوم می‌شود که در کارخانه و کارگاه‌های زیادی که برای اضافه‌کاری حتی مزد معمولی هم اضافه نمی‌شود، مزد معمولی روزانه‌ای که برای کار در روزهای جمعه داده می‌شود، هم همین‌طور است. کارگری که در روزهای جمعه هم کار می‌کند در طول هفته نیروی کار خود را می‌فروشد و بنابراین مزد بیشتری به نسبت سابق یعنی مزد روز جمعه را هم دریافت می‌کند. با این تفاوت که چون حالا در هفته بیشتر جان می‌کند، قوه‌اش زودتر تحلیل می‌رود، عمرش زودتر از سابق تمام می‌شود و سریع‌تر پیر می‌شود.

جمعه‌کاری مان اینجور بود که چرخش شیفت نیروها از جمعه‌ها بود. به گفته‌ی خودشان لطف کرده بودند به نیروها. پس از سه تغییر شیفت می‌توانستیم ۲۴ ساعت استراحت کنیم که می‌شد شیفت یک (صبح کاری) به شیفت ۳ (شب کاری). شیفت‌ها هفتگی بود.

چرخش شیفت (۱ به ۳): شیفت ۱ صبح کاری ساعت ۵ صبح پنج‌شنبه کارگرها از منزل خارج می‌شدند تا ساعت ۱۵ همان روز که به منزل می‌رسیدند و جمعه ساعت ۲۱ شب از منزل خارج می‌شدند و چرخش شیفتشان شروع می‌شد. این شیفت مثلاً شیفت خیلی خوبی بود و کارگرها کاملاً استراحت داشتند و به زندگیشان می‌رسیدند.

چرخش شیفت (۲ به ۱): شیفت ۲ پنج‌شنبه ساعت ۱۳ کارگرها از منزل خارج می‌شدند و به کارخانه می‌رفتند تا ساعت ۲۳ همان روز که به منزل برمی‌گشتند و صبح روز جمعه ساعت ۵ صبح از منزل خارج می‌شدند و به کارخانه می‌رفتند تا ساعت ۱۵ همان روز که به منزل می‌رسیدند. یعنی عملاً در ۲۶ ساعت فقط می‌توانستند ۴ ساعت استراحت کنند؛ تازه اگر همسر و فرزند و مشکلات زندگی به کارگران اجازه‌ی استراحت می‌داد. خسته و کوفته، داغون و بی‌حوصله، حتی وقت رسیدگی به خانواده هم نداشتند.

چرخش شیفت (۳ به ۲): شب کار شیفت ۳ مون که از ساعت ۲۱ شب پنج‌شنبه از منزل خارج می‌شدند تا ۷ صبح جمعه می‌رسیدند به منزل و ساعت ۱۳ ظهر همان روز - یعنی جمعه - از منزل خارج می‌شدند و تا ساعت ۲۳ شب درگیر بودند و

عملاً در در ۲۶ ساعت فقط ۴ ساعت استراحت داشتند. البته این ۴ ساعت استراحت برای منی بود که مجرد بودم و هیچ دغدغه‌ای جز خواب نداشتم. اما آن کارگری که فرزند کوچک داشت، شوهر داشت، مادر مریض داشت و ... عملاً هیچ استراحتی نداشتم و مجبور به کار کردن هم در محیط کارخانه و هم در منزل برای فرزند و شوهر بود. این فقط چرخش شیفت ۳ (شب کاری) به شیفت ۲ (عصر کاری) بود.

این بود چرخش شیفت وحشتناک ما کارگرها در یکی از کارخانه‌های مشهد. ساعت کاری فشرده، اضافه کاری و استراحت نکردن‌های مداوم و مرخصی ندادن‌ها جوری بود که در ماه حتی یک روز هم مرخصی نداشتم و به حدی قوه‌ی جسمانی‌مان تحلیل می‌رفت که گاهی کارگرها سرِ کار از حال می‌رفتند. خود من یک بار بعد از ده ساعت کار جلوی دستگاه تمام بدنم قفل کرد. مادرهایی بودند که برای یک روز استراحت اشک می‌ریختند تا فقط یک روز مرخصی بگیرند. نه برای استراحت خودشان، بلکه برای رسیدگی به فرزندشان، رسیدگی به شوهرشان، شستن ظرف‌ها و کارکردن در منزل.

کارگرهای شیفت ۱ دائم اضافه‌کار بودند؛ از شنبه تا پنج‌شنبه، درست از ساعت ۵ صبح تا ۷ شب که به منزل می‌رسیدند. روزهایی بود که کارگرها کل ۱۲ ساعت کار کمرشان صاف نمی‌شد؛ از جمله خودم. روزهایی بود که از شروع کار تا پایان کار که ۱۲ ساعت می‌شد کل ۱۲ ساعت با کمر خم کار می‌کردم و وقتی آخر کار کمرم را صاف می‌کردم از شدت کمردرد نمی‌توانستم خودم را تکیه بدهم. فقط به این فکر می‌کردم که خودم را به منزل برسانم و بخوابم. حتی شب‌هایی بود که از شدت کمر درد بدون هیچ شامی می‌خوابیدم و تا صبح از درد زانو و کمر ناله می‌کردم. من درست همان کارگری بودم که روز اول پرانرژی‌ترین فرد روی کره زمین بود. من درست همان کارگری بودم که خستگی برایم معنایی نداشت. اما بعد از سه سال کار کردن، ۲۰ سال پیرتر شده بودم. به زانودرد و واریس و کمردرد و بی‌اعصابی و استرس مبتلا شده بودم. این فقط برای منی بود که همکارهایم همه می‌گفتند خوش به حالت شوهر نداری که حرفایش را گوش کنی، بچه نداری که شب‌ها تا صبح گریه‌هایش را گوش کنی، خودتی و خودت!

کارگرها و ضربه‌های جسمی و روحی

کارکردن برای یک عده آسونه مثل اوایل استخدام خودم. فکر می‌کردم خیلی خوبه و خیلی آسونه. اما بعدها که دیدم داریم نیروی بدنمان را در مقابل هیچ از دست می‌دهیم فهمیدم خیلی سخته. حتی از آسان‌ترین کار هم سخت‌تره. ما فرصت نداشتم به خودمان برسیم، به سلامت روح و جسممان، به خانه و زندگی‌مان، به بچه‌ها و به تفریح‌هایمان. ما خودمان را توی یک سالن با ماشین‌های تولید برای پول ناچیزی زندانی کرده بودیم.

یادمه اوایل کرونا که من کرونا گرفتم، ۱۴ روز سرکار نرفتم. روزهای اول مرخصی به شدت احساس می‌کردم که دلم برای ماشین‌ها تنگ شده؛ بدن و روحم بخشی از آن ماشین‌ها شده بود. من و همکارهام توی خط تولید اجازه مرخصی طولانی نداشتیم. چون خط تولید نباید می‌خوابید.

خیلی سخت بود دیدن زنی که برای نگهداشتن فرزند دوساله‌ی خودش به فرزند ۷ ساله‌اش اعتماد می‌کنه، مادر مریضش را توی خانه می‌گذاره و از فرزند ۷ ساله‌اش انتظار داره و بهش میگه «دختر خوشگلم مراقب مامان بزرگ و داداش باش تا مامان از سرکار بیاد». خیلی سخته وقتی می‌بینی یک کارگر در اثر برخورد دستش با دستگاه یا تیغ‌های کار، دستش آسیب می‌دید و ۲۴ عدد بخیه می‌خورد و فقط ۳ روز بهش استعلاجی می‌دادند و کارگر مجبور بود روز چهارم به محل کار بیاید و با همان دست آسیب‌دیده به کارکردن ادامه بدهد و حق هیچ‌گونه اعتراضی نداشته باشد. از این موارد بسیار بودند. متوجه می‌شویم که ما کارگرا تنها چیزی که می‌تواند از ما در برابر بی‌انصافی و زیاده‌خواهی سرمایه‌دار حفاظت کنه، اتحاد خودمونه.

حقوق کارگرا و دریافتی سرمایه‌دار از تولید توسط کارگر

فقط مقداری از حق واقعی کارگر به او داده می‌شه. بقیه سهم سرمایه‌دار می‌شه. درست مثل این می‌مونه که هر کارگر از ۱۰ ساعت کار مثلاً ۵ ساعتش را برای خود و ۵ ساعت را مجانی برای سرمایه‌دار کار کرده باشه. ۵ ساعت اول را لازم بوده کار کنه تا به اندازه‌ی مزدش ثروت بسازه و تولید کنه، و ۵ ساعت بعدی را برای پُر کردن جیب سرمایه‌دار کار کرده. این ۵ ساعت اضافی، کار اضافی است که به علت روابط سرمایه‌داری، کارگر مجبور است انجام بدهد، زحمت بکشد و از سوی سرمایه‌دار سرمایه‌دار استثمار شود.

مقدار محصولی که کارگران در این مدت اضافی تولید می‌کنند محصول اضافی‌ای است که به خاطر وجود روابط استثماري ظالمانه در کارخانه، یعنی روابط سرمایه‌داری، به دست اومده. برگردیم به همان جمله حاج آقا که من را آگاه کرد. این که اگر ۷ ثانیه در روز دستگاه توقف کنه، در ماه ۳۰۰ میلیون تومان ضرر میکنه. حالا فکر کنین به این که دستگاه‌ها ۲۴ ساعته در حال تولید هستنند.

این حرف مال سال ۹۷ بود. یعنی وقتی که از هر دستگاه یک عدد موجود بود. الان که از هر دستگاه ۱۵ عدد موجود داره، دقیقاً ۱۵ برابر شده و صددرصد آمار تولید هم ۱۵ برابر میشه و کارگر نیروی کارش را در مقابل چی میذاره تو کارخونه؟ ۵۰ مدل جنس تولید می‌شد یا شاید حتی بیشتر. سالنی که من داخلش کار می‌کردم از آن جنس ۳۰۰ مدل تولید می‌شد. روزهایی بود که کارگرا در هر شیفت ۷ مدل جنس بسته‌بندی می‌کردند و از هر مدل ۲۰۰ کارتن و بیشتر آمار داشتند. داخل هر کارتن بسته‌بندی شده ۳۰ کارتن کوچک جا می‌گرفت و داخل هر کارتن کوچک ۱۲ عدد از جنس تولیدشده جایگذاری می‌شد. قیمت جنس‌ها متنوع بود. قیمت ارزان‌ترین و بی‌کیفیت‌ترین جنس تولیدی کارخانه در بازار، ده هزار تومن بود.

مابقی جنس‌ها از ۴۰ هزار تومان شروع می‌شد تا ۲۰۰ هزار تومان هم بود و تولید جنس‌های گران کارخانه بیشتر از مابقی جنس‌ها بود. در هر شیفت ۱۰ خط بسته‌بندی وجود داشت. هر خط موظف بود طی ۸ ساعت کاری ۲۰۰ کارت‌ن آمار زده باشد. این همه تولید، این همه سرمایه، این همه درآمد، و کارگرها در ازای چی نیرویشان را صرف می‌کنند؟ در ازای چی خودشان را در خطر می‌اندازند؟ سرمایه‌دار شاید فقط یک هزارم از درآمدی که توسط کارگرهاش درمیاره را به کارگرها حقوق می‌دهد. کارگر ثروتی که خودش تولید کرده را با منت از سرمایه‌دار تحویل می‌گیرد.

چرا واقعاً؟ چرا باید طبقه‌ی کارگر تا به این اندازه ناآگاه باشد؟ تا کجا باید پیش بریم؟ این فقط یک کارخانه بین هزاران هزار کارخانه بود. این فقط تعداد خیلی کمی از کارگران یک کارخانه بود. چشم‌ها را باز کنید، متوجه باشید که امثال این کارخانه و کارگرها بسیارند در ایران و در جهان. در نهایت باید بگم ظلم و ستم حاصل از این نابرابری که من و همکارهایم در شهرک صنعتی تحمل می‌کنیم، تنها با اتحاد خودمون برطرف میشه.